



# اصول فقه ۳ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۵۵

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی  
آموزشیار: آقای یاسر سعادت

## مقدمه

در درس قبل، قاعدهٔ عقلی «اقتضای امر به شیء، نهی از ضد را» بیان کردیم. بیان شد که امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص نیست؛ زیرا چنین اقتضایی مبتنی بر این است که ترک یکی از دو ضد مقدمهٔ وقوع ضد دیگر باشد درحالی که ترک احد الضدین نه علت وقوع ضد دیگر است و نه جزء علت آن، لذا نمی‌توان ترک یکی از دو ضد را مقدمهٔ ضد دیگر محسوب کرد. برخی گفته‌اند که ترک یکی از دو ضد نسبت به وقوع ضد دیگر، عدم المانع می‌باشد و عدم المانع جزء علت تامه است، اما استاد شهید می‌فرمایند: عدم المانع جزء علت تامه است که مانع بتواند با مقتضی جمع شود. در ادامه ثمرهٔ بحث بیان می‌گردد و بحث از این قاعده در این حلقه پایان می‌پذیرد.

در ادامهٔ درس وارد بحث از ثبوت ملازمهٔ عقلی میان حرمت چیزی و بطلان آن‌چیز، می‌شویم. از این بحث به «اقتضای نهی برای بطلان» تعبیر می‌شود. جایگاه اصلی این بحث، باب ملازمات عقلی است. ولی عموم متقدمین چنین تصور می‌کردند که آیا نهی از چیزی لفظاً بر حرمت آن دلالت می‌کند یا نه؛ و لذا این بحث را در باب الفاظ مطرح می‌کردند.

## متن درس

[و اما بالنسبة إلى الضد الخاص، فقد وقع الخلاف فيه و ذهب جماعة إلى ان إيجاب شيء يقتضى تحريم ضده الخاص ..... و قد استدلل البعض على ذلك بان ترك أحد الضدين مقدمة لوقوع الضد الآخر فيكون واجباً بالوجوب الغيرى .... و لكن الصحيح انه لا مقدمة لترك أحد الفعلين لإيقاع الفعل الآخر، فان المقدمة هي العلة أو جزء العلة] فان قيل: إن عدم المانع من اجزاء العلة، و لا شك في ان أحد الضدين مانع عن وجود ضده فعدمه عدم المانع، فيكون من اجزاء العلة، و بذلك تثبت مقدميته.

كان الجواب: ان المانع على قسمين:

أحدهما: مانع يجتمع مع مقتضى الممنوع كالرطوبة المانعة عن احتراق الورقة و التي تجتمع مع وجود النار و اصابتها للورقة بالفعل، و الآخر مانع لا يمكن ان يجتمع مع مقتضى الممنوع، كالإزالة المضادة للصلاة التي لا تجتمع مع المقتضى للصلاة، و هو إرادتها. إذ من الواضح انه كلما أراد الصلاة لم توجد الإزالة، و ما يعتبر عدمه من اجزاء العلة هو القسم الأول دون الثانى، و الضد مانع من القسم الثانى دون الأول.

و ثمرة هذا البحث انه إذا وجبت الإزالة فى المثال المذكور، فان قلنا: بان وجوب شيء يقتضى حرمة ضده حرمت الصلاة، و مع حرمتها لا يعقل ان تكون مصداقاً للواجب لاستحالة اجتماع الوجوب و الحرمة، فلو ترك المكلف الإزالة و اختار الصلاة لوقعت باطلة، و ان قلنا: بان وجوب شيء لا يقتضى حرمة ضده فلا محذور فى ان يتعلق الأمر بالصلاة، و لكن على وجه الترتب و مشروطاً بترك الإزالة، لما تقدم من ان الأمرين بالضدين على وجه الترتب معقول، فإذا ترك المكلف الإزالة و صلى كانت صلاته مأموراً بها، و تقع صحيحة و ان اعتبر عاصياً بتركه للإزالة.

اقتضاء الحرمة للبطلان

الحرمة حكم تكليفى، و البطلان حكم وضعى قد توصف به العبادة، و قد توصف به المعاملة، و يراد ببطلان العبادة انها غير مجزية، و لا بد من إعادتها أو قضائها، و ببطلان المعاملة انها غير مؤثرة و لا يترتب عليها مضمونها، و قد وقع الكلام فى ان التحريم هل يستلزم البطلان أو لا؟ اما تحريم العبادة فيستلزم بطلانها و ذلك:

اما أولاً: فلأن تحريمها يعنى عدم شمول الأمر لها، لامتناع اجتماع الأمر و النهى، و مع عدم شموله لها لا تكون مجزية و لا يسقط بها الأمر، و هو معنى البطلان، فإن قيل ان الأمر غير شامل. و لكن لعل ملاك الوجوب شامل لها، و إذا كانت واجدة للملاك و مستوفية له فيسقط الأمر بها.

قلنا: انه بعد عدم شمول الأمر لها لا دليل على شمول الملاك، لأن الملاك انما يعرف من ناحية الأمر.

و هذا البيان، كما يأتى فى العبادة المحرمة، يأتى أيضاً فى كل مصداق لطبيعة مأمور بها، سواء كان الأمر تعبدياً أو توصلياً.

## تلاشی دیگر برای اثبات مقدمه بودن ترک یکی از دو ضد برای وقوع ضد دیگر

در درس قبل بیان شد که قائلین به اقتضا داشتن امر به شیء، نهی از ضد خاص را، برای اثبات مدعای خود دلیلی بیان کرده‌اند که بر سه مقدمه ذیل استوار بود:

(الف) ترک یکی از دو ضد، مقدمه وقوع ضد دیگر است.

(ب) مقدمه واجب، دارای وجوب غیری است.

(ج) وقتی که شیئی واجب گردد، نقیض (ضد عام) آن حرام می‌گردد.

شهید صدر (ره) در مقام رد این دلیل به رد مقدمه اول بسنده کردند و دو دلیل در رد آن آوردند.

**دلیل حلی:** یک شیء زمانی مقدمه شیء دیگر محسوب می‌شود که یا علت آن شیء دیگر باشد و یا جزء العله آن باشد در حالی که بین ترک یک ضد و وقوع ضد دیگر چنین ارتباطی نیست.

**دلیل نقضی:** ترک یکی از دو ضد اگر علت برای ضد دیگر باشد، دور لازم می‌آید که محال است.

شهید صدر می‌فرماید: عده‌ای خواسته‌اند از راهی دیگر مقدمیت ترک یکی از دو ضد، برای وقوع ضد دیگر را اثبات نمایند، به عبارت دیگر، خواسته‌اند علیت ترک یکی از دو ضد را برای وقوع ضد دیگر اثبات کنند. برای توضیح این طریقی که بیان نموده‌اند، لازم است ابتدا مقدمه‌ای بیان گردد.

### تشکیل علت تامه از سه عنصر

علت تامه از سه عنصر «مقتضی، شرط و عدم مانع» تشکیل می‌شود، یعنی برای وقوع یک معلول و این که مقتضی فعلیت پیدا کند لازم است که کنار مقتضی، شیئی دیگری نیز موجود باشد که همان شرط است و شیئی دیگر مفقود باشد که همان مانع است؛ مثلاً برای این که کاغذی آتش بگیرد لازم است که آتشی وجود داشته باشد که همان مقتضی برای سوختن کاغذ می‌باشد و لازم است که کنار این آتش، مجاورت با کاغذ نیز وجود داشته باشد که «شرط» نامیده می‌شود (یعنی شرط سوختن کاغذ این است که در مجاورت آتش قرار بگیرد) و علاوه بر این، لازم است که کاغذ مرطوب نباشد و الاً رطوبت مانع از آتش گرفتن کاغذ می‌شود پس عدم مانع نیز جزئی از علت تامه می‌باشد.

وقتی که ثابت کردیم که عدم مانع جزئی از علت تامه است، علیت ترک یکی از دو ضد برای وقوع ضد دیگر روشن می‌شود؛ زیرا واضح است که وجود هر یک از دو ضد مانع وقوع ضد دیگر می‌شود، مثلاً مکلفی که مشغول نماز است این اشتغال نماز، مانع از ازاله نجاست می‌باشد، پس ترک ضد می‌شود عدم المانع برای وقوع ضد دیگر، پس جزئی از علت تامه وقوع نماز، ترک ازاله می‌باشد. بر همین اساس عده‌ای مدعی شده‌اند که ترک یکی از دو ضد جزء علت وقوع ضد دیگر می‌باشد؛ لذا مقدمیت ترک یکی از دو ضد برای وقوع ضد دیگر ثابت است.

## تطبيق

فان قيل: إن عدم المانع من اجزاء العلة<sup>۱</sup>، و لا شك في ان أحد الضدين مانع عن وجود ضده فعدمه<sup>۲</sup> عدم المانع، فيكون<sup>۳</sup> من اجزاء العلة<sup>۴</sup>، و بذلك<sup>۵</sup> تثبت مقدميته<sup>۶</sup>.

اگر بگویید: عدم مانع از اجزای علت (تامه) به شمار می‌آید و هیچ‌شکی نیست که هر یک از دو ضد، مانع از وجود ضد دیگر است. پس عدم ضد دیگر (یعنی مثلاً ترک نماز نسبت به فعل ازاله) از قبیل عدم مانع است، پس از اجزای علت خواهد بود و از این طریق مقدمیت عدم ضد (یعنی مثلاً مقدمیت ترک صلات برای فعل ازاله و بالعکس) ثابت می‌شود.

Sco۱:۶:۵۱

## پاسخ شهید صدر

شهید صدر (ره) در پاسخ به محاوله جدیدی که طبق آن ترک یکی از دو ضد نسبت به وقوع ضد دیگر عدم المانع دانسته شد، می‌فرماید: هر عدم المانعی جزء علت به شمار نمی‌آید؛ یعنی درست است که برخی از عدم المانع‌ها جزء علت تامه می‌باشند اما برخی از عدم المانع‌ها جزء علت تامه به شمار نمی‌آیند.

**توضیح:** عدم المانع بر دو قسم می‌باشد:

(الف) مانعی که قابل جمع با مقتضی است، مانند رطوبت داشتن کاغذ که مانع احتراق کاغذ می‌باشد و با آتش که مقتضی احتراق است قابل جمع می‌باشد؛ به عبارت دیگر، هر ورق کاغذی به هنگام رسیدن آتش، مقتضی سوختن را دارد ولی این اقتضا وقتی به فعلیت می‌رسد که مانع، یعنی رطوبت مفقود باشد. در این جا اگر مقتضی و مانع را ملاحظه کنید می‌بینید اجتماع آن‌ها ممکن است؛ یعنی شما اگر ورقه‌ای مرطوب داشته باشید، این ورقه هم مقتضی سوختن و هم مانع سوختن، هر دو، را در یک زمان دارد.

(ب) مانعی که با مقتضی قابل جمع نیست، مانند نماز و ازاله؛ زیرا مقتضی وقوع ازاله اختیار انجام ازاله، از سوی مکلف می‌باشد و این مقتضی با فعل صلات قابل جمع نیست؛ چون اگر مکلف ازاله را اختیار نماید نماز از او واقع نخواهد شد؛ پس آنچه که در خارج واقع می‌شود یا نماز است و یا ازاله، لذا فعل یکی از این دو نمی‌تواند با مقتضی دیگر جمع شود؛ زیرا در صورت وجود مقتضی یکی از دو ضد - که همان اختیار مکلف نسبت به آن ضد می‌باشد - فعل ضد دیگر ممتنع می‌باشد.

<sup>۱</sup>. یعنی: علت تامه.

<sup>۲</sup>. مرجع ضمیر: أحد الضدين.

<sup>۳</sup>. مرجع ضمیر: عدم أحد الضدين.

<sup>۴</sup>. یعنی: علت تامه وقوع ضد دیگر.

<sup>۵</sup>. مشارالیه: جزء العلة بودن ترک یکی از دو ضد برای وقوع ضد دیگر.

<sup>۶</sup>. مرجع ضمیر: ترک یکی از دو ضد برای وقوع ضد دیگر.

حال می‌گوییم: آن عدم مانعی که جزء علت تامه به شمار می‌آید، عدم مانعی است که مانع با مقتضی قابل جمع باشد اما مانعی که قابل جمع با مقتضی نیست، عدم آن، جزء علت تامه به شمار نمی‌آید.

به عبارت دیگر، مراد از عدم مانعی که جزء علت تامه است چیزی است که مانع اثر گذاشتن مقتضی می‌شود؛ مانند رطوبت نسبت به آتش نه چیزی که منافرت با مقتضی دارد و با آن قابل جمع نیست؛ مانند وقوع نماز و ازاله که هر یک از این دو منافرت با دیگری دارد و قابل جمع نیستند؛ نه این که مقتضی ضد دیگر، وجود دارد و وجود ضد دیگر، مانع از اثر گذاشتن آن می‌شود.<sup>۱</sup>

## تطبیق

كان الجواب: ان المانع على قسمين:

جواب این سخن آن است که مانع بر دو قسم است:

أحدهما: مانع يجتمع مع مقتضى<sup>۲</sup> الممنوع<sup>۳</sup> كالرطوبة المانعة عن احتراق الورقة<sup>۴</sup> و<sup>۵</sup> التي تجتمع مع وجود النار وصابتها<sup>۵</sup> للورقة بالفعل<sup>۶</sup>.

قسم اول: مانعی که (از نظر زمانی) با مقتضی ممنوع جمع می‌شود؛ مانند رطوبت که مانع سوختن ورقه است؛ ولی این مانع با وجود آتش و رسیدن آتش به ورقه جمع می‌شود.

و الآخر مانع لا يمكن ان يجتمع مع مقتضى الممنوع، كالإزالة المضادة للصلاة<sup>۷</sup> التي لا تجتمع مع المقتضى للصلاة، و هو<sup>۸</sup> إرادتها<sup>۹</sup>.

قسم دوم: مانعی که با مقتضی ممنوع امکان جمع (در یک زمان را) ندارد؛ مانند ازاله، که ضد نماز است و با مقتضی نماز که اراده نماز باشد، جمع نمی‌شود؛

۱. سؤال: چرا عدم المانع به معنای دوم را جزء علت تامه نشماریم؟

پاسخ: عدم مانع به معنای دوم نمی‌تواند جزء علت تامه باشد؛ زیرا اگر عدم المانع بدین معنا جزء علت تامه باشد لازم می‌آید که رتبه آن مقدم بر رتبه معلول (وقوع ضد دیگر) باشد در حالی که عدم ازاله مقدم بر وقوع نماز نیست بلکه مقارن با آن می‌باشد؛ زیرا وقتی که مکلف وارد مسجد شود و ببیند که مسجد نجس شده است و خواندن نماز را اراده نماید در همان حین دو چیز از مکلف صادر می‌شود یکی فعل صلات و دیگری ترک ازاله؛ پس عدم ازاله و اتیان نماز در یک رتبه هستند و تا وقتی که در یک رتبه هستند نمی‌تواند عدم ازاله مقدم بر فعل صلات باشد؛ لذا جزء علت تامه بودن عدم المانع به معنای دوم محال است. رک. باقر ایروانی. الحلقه الثالثة في اسلوبها الثاني. ج ۲، ص ۴۷۳.

۲. باید به صیغه اسم فاعل خوانده شود.

۳. اگر یک شیء با مانع سنجیده شود «ممنوع» نامیده می‌شود. مثلاً احتراق و سوختن اگر با رطوبت سنجیده شود «ممنوع» نام می‌گیرد.

۴. معطوف علیه: المانعة.

۵. معطوف علیه: وجود النار؛ مرجع ضمیر: النار.

۶. بالفعل: متعلق: تجتمع.

۷. صفت «الإزالة».

۸. مرجع ضمیر: المقتضى للصلاة.

۹. مرجع ضمیر: الصلاة.

إذ من الواضح انه<sup>۱</sup> كلما أراد<sup>۲</sup> الصلاة لم توجد الإزالة، و ما يعتبر عدمه من اجزاء العلة هو القسم الأول<sup>۳</sup> دون الثاني<sup>۴</sup>، و الضد مانع من القسم الثاني دون الأول.

زیرا واضح است که هرگاه مکلف اراده‌ی ادای نماز را داشته باشد دیگر ازاله وجود نمی‌گیرد (؛چون در مقام امتثال این دو کار متزاحم هستند و مکلف هر دو را باهم نمی‌تواند انجام دهد) و آن مانعی که عدمش از اجزای علت است مانع قسم اول می‌باشد نه مانع قسم دوم. و (در بحث ما) ضدّ (خاص) مانعی از قبیل قسم دوم است نه از قبیل قسم اول.

Sco۲:۱۶:۰۸

### ثمره بحث

ثمره بحث از این که «آیا امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص است یا نه؟» در جایی روشن می‌شود که یکی از دو ضد دارای دو خصوصیت ذیل باشد:

الف) واجب باشد.

ب) از نظر ملاک، اهم از ضد دیگر باشد.

در این صورت، اگر قائل شویم که امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص است، ضد دیگر حرام خواهد بود و دیگر نمی‌تواند واجب باشد، در غیر این صورت اجتماع دو حکم متضاد بر متعلق واحد لازم می‌آید که محال است. اما اگر قائل شویم که امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص نیست، ضد دیگر حرام نخواهد بود و مانعی از وجوب آن، وجود نخواهد داشت. اما از آن‌جا که اتیان هر دو ضد با هم ممکن نیست وجوب ضد مهم منوط به ترک ضد اهم است. لذا در این صورت اگر مکلف ضد اهم را ترک نماید و ضد دیگر را اتیان نماید به خاطر اتیان ضد دیگر، ممثل محسوب می‌شود در عین حال به خاطر ترک ضد اهم - که فعلیت ضد دیگر منوط به ترک آن می‌باشد- عاصی محسوب می‌شود.

مثال: اگر فرض کنیم که نجات شخصی که در حال غرق شدن است (انقاذ غریق) واجب می‌باشد و از نظر ملاک اهمیتش از نماز بیشتر است، بنا بر این که وجوب شیء مقتضی نهی از ضد خاص باشد، نماز حرام خواهد بود؛ زیرا نماز ضد خاص انقاذ غریق می‌باشد، لذا در این صورت نمی‌تواند نماز متصف به وجوب باشد، والا اجتماع دو حکم متضاد (وجوب و حرمت) بر متعلق واحد لازم می‌آید حال اگر مکلف عصیان نماید و انقاذ غریق را رها کند و به جای آن مشغول نماز شود این نماز نمی‌تواند مجزی از امر به طبعی نماز و ساقط کننده امر آن باشد؛ زیرا حصه محرمه نمی‌تواند مصداق واجب باشد.

۱. ضمیر شأن.

۲. مرجع ضمیر: المكلف.

۳. یعنی: مانعی که با مقتضی جمع شود.

۴. یعنی: مانعی که با مقتضی قابل جمع نیست.

اما بنا بر این که امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص نیست، وجوب انقاد مانع اتصاف حصه‌ای از نماز - که تضاد با انقاد دارد- به وجوب نخواهد بود و امر به طبیعی نماز شامل این فرد و حصه، نیز می‌شود و از آن‌جا که اتیان انقاد و نماز در آن واحد ممکن نیست، وجوب حصه‌ای از نماز که تضاد با انقاد دارد مقید به عدم انقاد غریق می‌شود حال اگر مکلف عصیان نماید و انقاد را ترک کند و به جای آن مشغول نماز شود وجوب نماز برای آن حصه‌ای که ضد انقاد بود، فعلیت می‌یابد؛ لذا اتیان این حصه از نماز صحیح بوده و موجب سقوط امر به طبیعی صلات می‌شود هر چند که مکلف به خاطر عدم انقاد مستحق عقاب و عاصی می‌باشد.

## تطبیق

و ثمرة هذا البحث<sup>۱</sup>

ثمرة این بحث

انه إذا وجبت الإزالة في المثال المذكور<sup>۲</sup>، فان قلنا: بان وجوب شيء يقتضي حرمة ضده حرمة الصلاة، و مع حرمتها<sup>۳</sup> لا يعقل ان تكون<sup>۴</sup> مصداقاً للواجب لاستحالة اجتماع الوجوب و الحرمة،

در مثال مذکور در صورتی که ازاله (به عنوان آن‌که ملاکش قوی‌تر است) واجب گردد، پس اگر قائل باشیم که وجوب چیزی مقتضی حرمت ضد آن است، نماز حرمت پیدا خواهد کرد و با حرمت یافتن نماز، دیگر معقول نیست که مصداق واجب باشد (یعنی این فرد از نماز، که مزاحم واجب اهم است، از وجوب ساقط می‌شود؛ زیرا اجتماع وجوب و حرمت (در یک چیز، مانند این نماز معین) محال است.

فلو ترك المكلف الإزالة و اختار الصلاة لوقعت باطلا<sup>۵</sup>.

در نتیجه اگر مکلف ازاله را ترک کند و گزاردن نماز را برگزیند، نماز او باطل خواهد بود.

و ان قلنا: بان وجوب شيء لا يقتضي حرمة ضده<sup>۶</sup> فلا محذور في ان يتعلق الأمر بالصلاة، و لكن على وجه الترتب و<sup>۷</sup> مشروطاً بترك الإزالة، لما تقدم من ان الأمرين بالضدين على وجه الترتب معقول،

و اگر قائل شویم که وجوب چیزی مقتضی حرمت ضد آن نیست، دیگر هیچ محذوری نیست که امر (، یعنی وجوب) به نماز تعلق پذیرد؛ ولی به شکل ترتب و مشروط به ترک ازاله، نظیر آن‌که در سابق گفتیم که دو امر به دو ضد به شکل ترتب معقول است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. ثمره‌ای که در این‌جا ذکر می‌شود مربوط به ضد خاص است و بحث از ضد عام در واقع برای تفکیک آن از ضد خاص و استدلال برای ضد خاص است.

<sup>۲</sup>. یعنی: جایی که مکلف وارد مسجد شده و می‌بیند مسجد به نجاست آلوده شده است، لذا امر به ازاله نجاست دارد و امر به ازاله فوری می‌باشد از آن طرف می‌خواهد نماز واجب خود را اتیان نماید.

<sup>۳</sup>. مرجع ضمیر: الصلاة.

<sup>۴</sup>. مرجع ضمیر: الصلاة.

<sup>۵</sup>. زیرا همان‌گونه که در بحث بعدی به آن اشاره خواهد شد نهی از عبادت موجب فساد آن می‌شود.

<sup>۶</sup>. یعنی: ضد خاص.

<sup>۷</sup>. واو «تفسیریه».



فإذا ترك المكلف الإزالة و صلى كانت صلاته مأمورا بها، و تقع صحيحة و ان اعتبر<sup>۲</sup> عاصيا بتركه للإزالة.

پس اگر مکلف، ازاله را ترک کرد و نماز به جای آورد نماز او مورد تعلق امر است و صحیح واقع می‌گردد؛ هر چند به جهت ترک ازاله گنہکار به شمار می‌آید.

Scor: ۲۴:۳۴

## اقتضای حرمت برای بطلان

### تقسیم احکام شرعی

احکام شرعی بر دو قسم می‌باشند:

الف) احکام تکلیفی؛ یعنی، احکامی که بدون واسطه مربوط به افعال مکلفین می‌باشند که همان احکام خمسۀ وجوب، استحباب، اباحه، کراهت و حرمت هستند.

ب) احکام وضعی؛ احکامی هستند که نظر شارع را دربارهٔ برخی از امور نشان می‌دهند، خواه این امور از مکلفین صادر شده باشد یا از غیر مکلفین؛ مانند ملکیت، زوجیت، صحت و بطلان و غیر ذلک.

با بیان این مقدمه می‌گوییم: سؤال مطرح در این بحث این است که: اگر حرمت به عبادت یا معامله ای تعلق یابد آیا این تعلق حرمت، مقتضی بطلان آن معامله و عبادت می‌باشد یا نه؟

به عبارت دیگر، حرمت، یک حکم تکلیفی است و بطلان یک حکم وضعی، است، حال سؤال این است که اگر معامله و یا عبادتی حرام شد، آیا آن معامله و عبادت باطل خواهد بود یا ملازمه‌ای بین حرمت و بطلان وجود ندارد و معامله یا عبادتی که حرام است ممکن است که صحیح یا باطل باشد و بطلان از دلیل دیگری غیر از حرمت فهمیده می‌شود؟

### مراد از بطلان در عبادات<sup>۳</sup>

مراد از بطلان و فساد عبادت این است که آن عبادت مجزی از امر مولا و ساقط کننده آن نیست؛<sup>۴</sup> مثلا اگر نماز متصف به بطلان شود به معنای این است که امر به نماز در ذمهٔ مکلف باقی مانده است و این نماز باطل و فاسد،

<sup>۱</sup>. مثلا دو غریق داریم و مکلف قادر به نجات هردو با هم نیست پس مولی چنین خطاب می‌کند: «زید را نجات بده و اگر نجات نمی‌دهی عمرو را نجات بده». و گفتیم که اگر یکی از متراحمین، اهم و دیگری مهم باشد همواره وجوب اهم مطلق است، ولی وجوب مهم به ترک اهم مشروط است. در این جا نیز اگر وجوب ازاله اهم از وجوب نماز باشد، خطاب مولی بدین گونه خواهد بود: «ازل النجاسة عن المسجد و إلا فصل».

<sup>۲</sup>. مرجع ضمیر: المکلف الذی ترک الإزالة.

<sup>۳</sup>. مراد از عبادات غالباً اعم از واجبات و مستحباتی است که قصد قربت و قصد امتثال امر، در امتثال آن‌ها معتبر است، پس هر فعلی که متعلق امر شارع قرار گرفته باشد و قصد امتثال امر، در امتثال آن معتبر باشد خواه امر لزومی باشد یا غیر لزومی، عبادت نامیده می‌شود. و لکن دلیل اول قائلین به فساد عبادت منهی شامل واجبات و مستحبات توصلی نیز می‌شود.

<sup>۴</sup>. صحت و فساد در هر چیز به حسب همان چیز است. صحت عبادت، یعنی مطابق امر مولی و جامع جمیع اجزا و شروط است و موجبات تقرب را فراهم می‌آورد و امتثال بدان صدق می‌کند و امر بدان ساقط می‌شود و فساد و بطلان عبادت، یعنی این آثار متوقع، مترتب نمی‌شود. اما صحت معامله، یعنی جامع اجزا و شروط لازم است و آثار متوقع بر آن، مانند نقل و انتقال در بیع و اجاره و حلّیت و طّی و وجوب نفقه در عقد ازدواج، همه بر آن معامله مترتب است و فساد معامله به معنای عدم وجود این آثار است.

آن امر به نماز را اسقاط نکرده است، لذا اگر وقت باقی باشد بر مکلف لازم است که آن نماز را اعاده نماید، والا باید قضای آن را به جا آورد.

### مراد از بطلان در معاملات

مراد از بطلان در معاملات این است که آن اثری که بر معامله مترتب است، بر معامله باطل مترتب نمی‌شود؛ مثلاً اثر بیع، نقل و انتقال ثمن و مثنی می‌باشد اما بیعی که متصف به فساد و بطلان شود، این اثر بر آن مترتب نیست.

### تطبیق

#### اقتضاء الحرمة للبطلان<sup>۱</sup>

اقتضا داشتن حرمت برای بطلان

الحرمة حکم تکلیفی، و البطلان حکم وضعی قد توصف به<sup>۲</sup> العبادة، و قد توصف به المعاملة.

حرمت، حکمی تکلیفی و بطلان حکمی وضعی است که گاه وصف عبادت و گاه وصف معامله واقع می‌شود.

و يراد ببطلان العبادة انها<sup>۳</sup> غير مجزية، و لا بد من إعادتها أو قضائها<sup>۴</sup>.

مراد از بطلان عبادت آن است که آن عبادت مجزی نیست و باید (در وقت) اعاده یا (پس از فوت وقت) قضا شود.

و ببطلان المعاملة انها غير مؤثرة و لا يترتب عليها<sup>۵</sup> مضمونها<sup>۶</sup>.

و مراد به بطلان معامله آن است که: آن معامله مؤثر نیست و مضمون معامله بر آن مترتب نمی‌شود.

Sco۴: ۲۹:۲۵

### نهی از عبادت مقتضی بطلان آن

شهید صدر (ره) می‌فرماید قول صحیح این است که نهی از عبادت مقتضی بطلان آن می‌باشد. ایشان دو دلیل بر ادعای خود اقامه می‌نمایند.

#### دلیل: امر نداشتن عبادت منهی

عبادتی که مورد نهی قرار بگیرد نمی‌تواند امر داشته باشد؛ یعنی متعلق امر نخواهد بود به تعبیر دیگر همین که مصداقی از مصادیق عبادت مورد نهی قرار گرفت، دیگر این مصداق نمی‌تواند مصداق برای مأموریه باشد؛ زیرا اگر در عین حالی که آن مصداق، متعلق نهی است، مصداق مأموریه نیز باشد (یعنی دارای امر باشد) لازم می‌آید که امر و نهی بر شیء واحدی اجتماع نمایند و بیان شد که چنین اجتماعی محال است؛ مثلاً نماز در حمام که مورد نهی

<sup>۱</sup>. لام تقویت؛ مفعول «اقتضاء».

<sup>۲</sup>. مرجع ضمیر: البطلان.

<sup>۳</sup>. مرجع ضمیر: العبادة.

<sup>۴</sup>. مرجع ضمیر: العبادة. اگر وقت عبادت گذشته باشد.

<sup>۵</sup>. مرجع ضمیر: المعاملة.

<sup>۶</sup>. مرجع ضمیر: المعاملة، مراد از مضمون معامله، همان اثری است که بر معامله مترتب می‌شود.

قرار گرفته است، معقول نیست که امر نیز بدان تعلق گرفته باشد؛ زیرا اجتماع امر و نهی بر شیء واحد مستحیل است. و وقتی که فرد منهی از عبادت دارای امر نباشد اتیان آن، امثال امر مولا محسوب نمی شود؛ لذا بر مکلف لازم است که آن عبادت را اعاده یا قضا نماید.

### تطبیق

و قد وقع الکلام فی ان التحريم هل يستلزم البطلان أو لا؟

اکنون سخن در آن است که آیا تحریم (در عبادات یا معاملات) مستلزم بطلان است یا نه؟

اما تحریم العبادة<sup>۲</sup> فیستلزم بطلانها<sup>۳</sup>.

اما تحریم عبادت مستلزم بطلان آن است (چنانکه تحریم روزه عید فطر و عید قربان و تحریم نماز بر زن حائض و نیز تحریم غصب در جایی که متحد با نماز می گردد به طوری که می توان گفت نماز در خانه غصبی متعلق نهی قرار گرفته است، در همه این موارد، تحریم مستلزم بطلان است؛)

و ذلك<sup>۴</sup>: اما أولاً<sup>۵</sup>: فلأن تحريمها<sup>۶</sup> یعنی عدم شمول الأمر لها<sup>۷</sup>، لامتناع اجتماع الأمر و النهی.

زیرا اولاً، تحریم عبادت به معنای عدم شمول امر نسبت بدان عبادت است و عدم شمول امر به جهت امتناع اجتماع امر و نهی است (پس آن فرد و آن حصه ای از طبیعت عبادت، که مورد تعلق نهی است، دیگر مورد تعلق امر نمی تواند واقع شود و به بیان دیگر، طبیعت مأموریه را بر آن حصه نمی توان تطبیق داد).

و مع عدم شموله<sup>۸</sup> لها لا تكون مجزية و لا يسقط بها<sup>۹</sup> الأمر، و هو<sup>۱۰</sup> معنى البطلان<sup>۱۱</sup>.

<sup>۱</sup>. مرجع ضمیر: تحریم العبادة.

<sup>۲</sup>. به اموری که بدون قصد قربت صحیح واقع نمی شوند؛ یعنی عبد باید در مقام امثال امر مولی را به عبادت با قصد قربت به جا آورد تا امثال صدق کند، «تعبدیات» می گویند که در مقابلش «توصلیات» قرار دارد. امر توصیلی به مجرد آن که مکلف متعلق آن را بیاورد ساقط می شود، حتی اگر قصد قربت نداشته باشد؛ مانند وجوب انفاذ غریق و وجوب ازاله نجاست از مسجد. با این حال اگر مکلف توصلیات را به قصد قربت انجام دهد مستحق ثواب خواهد بود.

<sup>۳</sup>. مرجع ضمیر: تحریم العبادة.

<sup>۴</sup>. مشارالیه: الاستلزام.

<sup>۵</sup>. یعنی: دلیل اول بر مستلزم بودن تحریم عبادت، بطلان آن را.

<sup>۶</sup>. مرجع ضمیر: تحریم العبادة.

<sup>۷</sup>. مرجع ضمیر: العبادة.

<sup>۸</sup>. مرجع ضمیر: الامر.

<sup>۹</sup>. مرجع ضمیر: حصه منهی عبادت.

<sup>۱۰</sup>. مرجع ضمیر: عدم الاجزاء.

<sup>۱۱</sup>. نکته: مرحوم مظفر در اصول الفقه در شمول نزاع نسبت به توصلیات، این اشکال را مطرح کرده اند که در توصلیات مجرد آن که متعلق امر در خارج تحقق یابد غرض مولی برآورده شده است، چنانکه نجاست از مسجد زایل می شود حتی اگر آب غصبی مورد استعمال قرار گیرد. ولی استاد شهید در این جا می فرماید: در توصلیات اگر مصداقی مورد تعلق نهی باشد؛ مانند «انفاق بر زوجه از مال حرام» دیگر آن مصداق مورد تعلق امر نخواهد بود و در این صورت اساساً مکلف واجب توصیلی را نیاورده است؛ یعنی وجوب انفاق را مکلف امثال نکرده است پس باید از مال حلال بار دیگر انفاق کند).

و با عدم شمول امر نسبت به آن (حصه از) عبادت، دیگر آن (حصه از) عبادت مجزی نیست و بدان (حصه از) عبادت، امر (به جامع و طبیعت) ساقط نمی‌شود و این، معنای بطلان است.

### اشکال:

برخی به دلیل فوق این‌گونه اشکال کرده‌اند که نهایت چیزی که این دلیل بر آن دلالت دارد این است امر به عبادت شامل مصداقی که مورد نهی واقع شده است نمی‌شود؛ یعنی در مقام اعتبار و جعل، وجوب و امر به این مصداق تعلق نمی‌گیرد. ولیکن این دلیل، شمول مبادی حکم و ملاک را برای این مصداق منهی، نفی نمی‌کند و اگر مصداق منهی حاوی ملاک باشد، اتیان آن موجب استیفاء غرض مولا می‌شود و به تبع آن، خود حکم نیز ساقط خواهد شد؛ به تعبیر دیگر، ملاک به منزله علت حکم می‌باشد و اگر علت حکم استیفاء شود و از بین برود معلول آن (حکم) نیز از بین خواهد رفت.

### پاسخ:

شهید صدر(ره) در پاسخ به این اشکال می‌فرمایند: ما قبول داریم که اگر ملاک حکم استیفاء شود امر ساقط می‌گردد و لکن تنها راه کشف ملاک و مبادی حکم، عالم جعل و اعتبار است و اگر در عالم اعتبار، امر ثابت نشد، نمی‌توان به وجود ملاک و مبادی حکم، علم پیدا کرد؛ به عبارت دیگر، جعل و اعتبار مدلول مطابقی خطاب شرعی است و خطاب شرعی به دلالت التزامی وجود ملاک و مصلحت را برای مأمور به اثبات می‌کند. حال اگر مدلول مطابقی از حجیت ساقط شود مدلول التزامی نیز فاقد حجیت خواهد بود و مجرد احتمال وجود ملاک در مصداق منهی<sup>۱</sup> عنه کفایت نمی‌کند، بلکه باید دلیلی بر وجود ملاک و مبادی حکم برای آن مصداق اقامه نمود در غیر این صورت به این مصداق منهی<sup>۲</sup> عنه نمی‌توان اکتفا نمود.

### عدم اختصاص این دلیل به اوامر تعبدی

اگر دلیل فوق پذیرفته شود بطلان فرد منهی<sup>۳</sup> عنه و عدم اجزای آن از امر مولا مختص به اوامر تعبدی - که قصد تقرب و قصد امتثال امر در آن‌ها معتبر است - نخواهد بود بلکه شامل اوامر توصیلی - که قصد امر و قصد تقرب در آن‌ها معتبر نیست - نیز می‌شود؛ یعنی اگر مثلاً مرده‌ای را در زمین غصبی دفن کنند این فرد از دفن چون مورد نهی شارع قرار گرفته است نمی‌تواند مسقط امر به دفن باشد، زیرا در استحالة اجتماع امر و نهی فرقی ندارد که امر آن تعبدی یا توصیلی باشد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> این دلیل از دو جهت دیگر نیز اطلاق دارد یعنی طبق این دلیل بطلان فرد منهی<sup>۵</sup> عنه از دو جهت دیگر نیز به صورت مطلق ثابت می‌شود:

(الف) خواه مکلف علم به نهی داشته باشد یا جاهل به نهی باشد.

(ب) نهی از مصداق امر، نهی نفسی باشد یا نهی غیر. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به ر.ک. باقر ایروانی، الحلقه الثالثه فی اسلوبها الثانی، ج ۲، ص ۴۸۳.

## تطبيق

فإن قيل ان الأمر غير شامل<sup>۱</sup>. و لكن لعل ملاك الوجوب شامل لها<sup>۲</sup>، و إذا كانت واجدة للملاك و مستوفية<sup>۳</sup> له<sup>۴</sup> فيسقط الأمر بها<sup>۵</sup>.

پس اگر گفته شود (درست است که) امر شامل عبادت حرام و منهي عنه نمی شود اما چه بسا ملاک وجوب شامل این فرد بشود، و زمانی که آن فرد منهی دارای ملاک باشد و آن را استیفا نماید، پس به وسیله اتیان آن فرد مبعوض امر مولا ساقط خواهد شد.

قلنا: انه بعد عدم شمول الأمر لها لا دليل على شمول الملاک، لأن الملاک انما يعرف من ناحية الأمر.

در جواب آن می گوییم: (اگر فرد منهی دارای ملاک باشد، قبول داریم که مسقط امر خواهد بود اما) بعد از این که امر مولا (در عالم اثبات) شامل آن فرد نشود، دلیلی بر وجود ملاک (در عالم ثبوت) وجود نخواهد داشت، زیرا ملاک فقط از ناحیه امر مولا قابل کشف است. (که به دلالت التزامی، امر مولا دلالت بر ثبوت ملاک دارد).

و هذا البيان<sup>۶</sup>، كما يأتي في العبادة المحرمة، يأتي أيضاً في كل مصداق لطبيعة مأمور بها، سواء كان الأمر تعبدياً<sup>۷</sup> أو توصلياً<sup>۸</sup>.

این دلیل هم چنان که در مورد عبادت حرام جاری است در مورد هر چیزی که مصداق مأمور به باشد نیز جاری می شود، خواه امر آن تعبدی باشد یا توصلی.

Scoo:۳۹:۵۵

<sup>۱</sup>. یعنی: شامل عبادت حرام و منهي عنه نمی شود.

<sup>۲</sup>. مرجع ضمير: العبادة.

<sup>۳</sup>. یعنی: ملاک را تحصیل کند و وفای به ملاک کند.

<sup>۴</sup>. مرجع ضمير: الملاک.

<sup>۵</sup>. مرجع ضمير: عبادت منهي و حرام.

<sup>۶</sup>. یعنی: این دلیلی که برای بطلان عبادت منهي بیان گردید.

<sup>۷</sup>. یعنی: امری که منوط به قصد امتثال امر باشد.

<sup>۸</sup>. یعنی: امری که منوط به قصد امتثال امر نیست.

## چکیده

۱. برخی گفته‌اند عدم هریک از دو ضد نسبت به وجود ضد دیگر علیت دارد؛ زیرا ترک احد الضدین نسبت به وقوع ضد دیگر عدم المانع است. و از این راه می‌توان گفت ترک ضد خاص برای انجام دادن واجب، مقدمیت دارد.

۲. پاسخ اشکال فوق آن است که مانع بر دو گونه است: مانعی که هم‌زمان با مقتضی می‌تواند موجود باشد؛ مانند رطوبت در ورقه که مانع از سوختن آن است و مانعی که هم‌زمان با مقتضی نمی‌تواند موجود گردد؛ مانند ازاله که اشتغال بدان مانع از آن است که مکلف اراده انجام دادن نماز کند. حال می‌گوییم عدم المانع در قسم اول، علیت و مقدمیت دارد نه در قسم دوم و محل بحث ما قسم دوم است.

۳. ثمره این بحث آن است که، اگر امر به شیء، مقتضی نهی از ضد خاص باشد، در صورتی که مکلف، مثلاً ازاله را ترک و نماز را اقامه کند، عبادت او منهی و باطل خواهد بود. ولی اگر امر به شیء، مقتضی نهی از ضد خاص نباشد در صورت ترک ازاله و اشتغال به نماز، این عمل صحیح واقع می‌شود؛ چون امر ترتبی موجود است و نهی موجود نیست.

۴. تحریم عبادت مستلزم بطلان آن است؛ به دو دلیل: اول آن‌که، چون اجتماع امر و نهی بر متعلق واحد محال است، پس اگر عبادتی مورد تعلق نهی تحریمی باشد؛ دیگر مورد تعلق امر نخواهد بود و در نتیجه آن عبادت مجزی نخواهد بود. و در صورتی که امر شامل عبادتی نگردد، دلیلی بر وجود ملاک در میان نخواهد بود؛ زیرا وجود ملاک از ناحیه امر شناخته می‌شود. این دلیل علاوه بر تعبدیات در توصلیات نیز راه دارد. دلیل دیگر در درس آینده بیان می‌شود.